



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: احکام قطع  
موضوع جزئی: اطمینان - مقام اول: بررسی حجیت اطمینان - اشکال به دلیل دوم حجیت و بررسی آن مصادف با: ۱۴ شعبان ۱۴۴۴  
سال چهاردهم  
جلسه: ۸۷  
تاریخ: ۱۶ اسفند ۱۴۰۱

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در مسئله حجیت اطمینان در دو مقام باید مسئله را دنبال کنیم؛ مقام اول اینکه آیا اساساً اطمینان حجیت دارد یا خیر و سپس در مقام دوم وجه حجیت را بررسی کنیم.

در مقام اول گفتیم برخی قائل به عدم حجیت اطمینان شده‌اند. عمده استناد این جماعت به ناتوانی ادله حجیت است. به عبارت دیگر اینها در ادله حجیت اطمینان خدشه کردند، لذا باید خدشه‌های آنان را بررسی کنیم که آیا می‌تواند ادله حجیت اطمینان را کلاً مخدوش کند یا خیر؟

دلیل اول را که ملاحظه کردید و اشکالاتی که به دلیل اول شده بود بیان شد. ما نیز البته بیان کردیم که دلیل اول به نظر ما ناتمام است و اشکالاتی که به آن شده وارد است.

#### بررسی اشکال به مقدمه دوم دلیل دوم حجیت

دلیل دوم، سیره عقلائییه بود. اینها گفتند صغرای این دلیل مخدوش است، به این معنا که اطمینان نزد عقلا معتبر نیست. حداقل ما نمی‌توانیم احراز کنیم که عقلا به اطمینان اخذ می‌کنند. این اشکال رد شد و گفتیم اینچنین نیست. به هر حال اشکال قائلین به عدم حجیت اطمینان به مقدمه اول از دلیل دوم بیان شد و مورد خدشه قرار گرفت.

#### اشکال

مقدمه دوم دلیل دوم حجیت این بود که شارع از سیره عقلائییه ردع نکرده است. اینها اشکال کردند به این مقدمه که شارع از این سیره بر فرض ثبوت آن، ردع و منع کرده است. در اشکال به مقدمه اول گفتند اصلاً چنین سیره‌ای محرز نیست، در اشکال به مقدمه دوم می‌گویند بر فرض که چنین سیره‌ای باشد، اما شارع از آن ردع و منع کرده است. حال چگونه ردع کرده است؟ ایشان به برخی ادله اصول و نیز برخی ادله خاصه تمسک کردند. به عبارت دیگر می‌گویند ما دو دسته از ادله داریم که حاکی از آن است که شارع از چنین سیره‌ای منع کرده. در نتیجه اگر دلیلی هر دو مقدمه‌اش باطل شد دیگر نتیجه نخواهد داشت، اگر یکی از دو مقدمه نیز مخدوش باشد برای عدم نتیجه کافی است.

آن دو دسته از ادله ای که به نظر اینها رادع از این سیره هستند عبارتند از؟

#### دسته اول

دست اول ادله برخی از اصول است. ما یک اصولی داریم در فقه یا به تعبیر دیگر قواعدی داریم مثل قاعدة طهارت یا اصالة الطهاره، اصالة الحلیه و چند امر دیگر، این اصول همه برگرفته از یک سری روایات است. وقتی این روایاتی که مربوط به این اصول است،

مثل قاعده طهارت یا قاعده حلیت را می‌بینیم، مشاهده می‌کنیم که اصلاً شارع اجازه نداده ما به اطمینان اخذ کنیم، شارع تنها چیزی را که ملاک قرار داده قطع و یقین است. مضمون این ادله این است که تا زمانی که یقین به حرمت پیدا نشده، باید بنا را بر حلیت گذاشت، تا زمانی که علم به نجاست پیدا نشده، باید بنا را بر طهارت بگذاریم؛ از جمله:

«کل شیء لک حلال حتی تعلم انه حرام بعینه» هر چیزی برای شما حلال است تا زمانی که علم و یقین و قطع پیدا کنید. این معنایش این است که اطمینان فایده‌ای ندارد. شارع نگفته تا زمانی که اطمینان پیدا کنی بلکه گفته تا زمانی که یقین پیدا کنی. یا «کل شیء لک طاهر حتی تعلم انه قدر» یا «کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر»، اینجا غایت طهارت به اشیاء را علم و یقین قرار داده است.

یا روایت مسعده بن صدقه «والاشیاء کلها علی هذا حتی یستبین لک غیر ذلک او تقوم به البینه»، «و الاشیاء کلها علی ذلک» اشیاء همه بر این هستند، تا زمانی که «یستبین لک غیر ذلک» تا برایت مباهت شود غیر از آن، «او تقوم به البینه» یا بینه بر آن قائم شود، اینجا غایت اشیاء را بر حلیت قرار داده تا بینه قائم شود، مثل دو شاهد عادل یا استبانه حاصل شود، مباهت شدن فقط شامل قطع و یقین است و شامل اطمینان نمی‌شود.

«رَفِعَ عَنِ امَّتِي تِسْعَةَ الْخَطَا، وَالنَّسْيَانُ، وَمَا اَكْرَهُوا عَلَيْهِ، وَمَا لَا يَعْلَمُونَ» از امت من ۹ چیز برآشته شده یکی «ما لا يعلمون» است، نقطه مقابلش يعلمون است، یعنی اگر چیزی را بدانند برداشته نشده و این شامل اطمینان نمی‌شود. به عبارت دیگر اطمینان مشمول ما لا يعلمون است، زیرا نقطه مقابل آن يعلمون است پس معلوم است تا زمانی که قطع حاصل نشده است ارزشی ندارد. به نظر ایشان این ادله اقتضاء می‌کند که اطمینان حجت نباشد.

ایشان در کتاب «المحکم فی اصول الفقه» می‌گوید: درست است که «استبانه» ممکن است هم شامل یقین شود و هم شامل قطع، بالاخره مباهت شدن و آشکار شدن یک معنای عامی دارد، ولی در صدر روایت یک تعبیری آمده که قرینه بر ذیل است. جمله در صدر روایت این است «کل شیء لک حلال حتی تعلم انه حرام» این «حتی تعلم» قرینه است بر این که «حتی یستبین» در ذیل روایات به معنای «حتی تعلم» است، زیرا قبلش این را گفته است، الان هم تقریباً همان را بیان می‌کند، می‌گوید اشیاء بر حلیت هستند تا زمانی که بدانی حرام است، اینجا نیز می‌گوید «والاشیاء کلها علی هذا» بر همان حلیت هستند تا زمانی که یقین پیدا کنی که این غیر از این است. یعنی یقین به حرمت پیدا کنی، یا مثلاً بینه قائم شود.

پس روایت مسعده بن صدقه به نظر ایشان دلیل محکمی است برای عدم اعتبار اطمینان. این ادله به وضوح منع می‌کند از اخذ به اطمینان، لذا معلوم می‌شود اطمینان حجت نیست.

ان قلت: اگر علم در این موارد (مثل مورد روایت مسعده بن صدقه) اخذ شده، به این دلیل است که طریقت دارد، علم که خودش موضوعیت ندارد، اگر می‌گوید اشیاء طاهر هستند یا حلال هستند تا زمانی که یقین به حرمت و نجاست پیدا کنید، برای این است که علم و یقین راهی است به سوی نجاست و حرمت، و الا خودش موضوعیت ندارد. پس معلوم می‌شود اگر طرق دیگری وجود داشته باشد می‌تواند جایگزین علم و یقین شود. پس نباید مسئله را منحصر در علم و یقین کرد، مسئله منحصر در علم و یقین نیست، اطمینان نیز یک راه و طریقی است برای کشف نجاست و حرمت.

قلت: مسئله اطمینان و یقین فرق می‌کند با طرق خارجی. یقین یک حالت نفسانی است، اطمینان یک حالت نفسانی دیگر است، در یقین هیچ احتمال خلاف نیست، اما در اطمینان احتمال خلاف ولو ناچیز وجود دارد. اینجا وقتی سخن از یقین به میان می‌آید، دارد به آن حالت نفسانی که هیچ احتمال خلافی در آن داده نمی‌شود اشاره می‌کند؛ لذا معنا ندارد که حالت نفسانی دیگر بخواهد جانشین حالت نفسانی قطع شود. این حالت مقداری تردید در آن وجود دارد، یک درصد، نیم درصد، این حالت چطور می‌تواند جانشین آن حالت شود؟ در طرق خارجی این امکان وجود دارد، وقتی یک مقصدی وجود دارد، می‌گوید این از راه رو برو و اگر این راه نشد راه دیگر جایگزین است، می‌تواند جایگزین و جانشین برایش مشخص کند، اما در حالات نفسانی اینطور نیست، وقتی اشاره به یقین و علم می‌کند، یعنی خودش اهمیت دارد، چیز دیگری نمی‌تواند جای آن را بگیرد.

بنابراین این دسته از ادله دلالت می‌کند بر اینکه شارع ردع و منع کرده که اطمینان معیار و ملاک قرار بگیرد.

### بحث جلسه آینده

دسته دوم ادله، یک سری ادله خاصه‌ای است که بخصوص نفی کردند اعتبار اطمینان را.

### معنای دعوت ولی عصر (عج) به امر جدید پس از ظهور

به مناسبت نیمه شعبان روایتی را به صورت مختصر توضیح می‌دهم که انشاءالله باعث تنبیه و توجه همه ما به رسالت‌ها و وظائفی شود که بر عهده ما عنوان پر افتخار سربازی امام عصر مفتخر هستیم قرار داده شده است.

روایت این است: «إِنْ قَائِمْنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص)، وَإِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»<sup>۱</sup>

هنگامی که قائم ما قیام و ظهور کند، مردم را به امر جدید دعوت می‌کند. این یعنی این که آنچه او می‌گوید برای همه تازگی دارد، گویا حرف‌های جدیدی می‌شنوند که قبلاً نشنیده‌اند. سپس تنظیر می‌کنند به دعوت پیامبر (ص). می‌فرماید همانگونه که پیامبر (ص) مردم را به دین اسلام دعوت کرد و اسلام با غربت شروع شد دوباره دچار غربت خواهد شد. «طوبی للغرباء».

این روایت مهمی است. نظیر این مضمون نیز در روایت دیگر وارد شده ولی مسلماً منظور از این امر جدید خدای نکرده این نیست که امام عصر (عج) چیزی را می‌آورد غیر از آن چیزی که پیامبر و ائمه معصومین (ع) آوردند، نه، هر چه امام عصر (عج) به سوی آن دعوت می‌کند بر محور کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیره آباء و اجدادش است. «دعا الناس الی امر جدید» جدید بودن به حسب عالم واقع و ثبوت نیست. پس منظور چیست؟ یعنی جدید عند الناس، مردم برایشان جدید است، این جدید بودن برای مردم علتش چیست؟ چرا برای مردم جدید است؟ معنایش این است که مردم یک تلقی از کتاب خدا و سنت رسول خدا و دین خدا پیدا می‌کنند که با آنچه که وجود مقدس امام عصر (عج) برایشان بیان می‌کند متفاوت است و تازه به نظر می‌رسد. این اشاره به یک مشکل بزرگ در دوره آخر الزمان دارد. یعنی آنقدر مردم از حقایق دین فاصله گرفتند، از معارف اخلاق و احکام آن قدر دور شده‌اند که دعوت مصلح کل را دعوت به یک امر جدید می‌پندارند و برایشان تازگی دارد. معمولاً امر جدید هم که باشد، فطرت‌های پاک به سوی آن جذب می‌شود ولی مخالفان سرسختی دارد از میان دینداران، متدین و حتی عالمان دین. این کلام خود معصومین (ع) است.

<sup>۱</sup> غیبت نعمانی، ص ۳۲۱؛ بحار، ج ۵۲، ص ۳۶۶.

این یک رسالت سنگینی را بر روی دوش عالمان دین می‌گذارد که باید در تزکیه عقائد مردم، تصفیه معارفی که مردم به آن باور پیدا کردند به شدت تلاش کنند. ما خودمان باید تلاش کنیم که در درجه اول فهم درست پیدا کنیم، انسان گاهی اوقات می‌بیند بعضی از روحانیون یک حرفهایی را می‌زنند که قطعاً با اساس دین و با معارف دین سازگار نیست. سنجیده باید سخن گفت و حرف زد، ما برای اینکه بتوانیم مراقب اخلاق مردم، باورهای مردم و احکامی باشیم که شریعت به آنها دستور داده، اول باید فهم خودمان را تصحیح کنیم، عمل خودمان را تصحیح کنیم تا بتوانیم مراقب دیگران باشیم. اما متأسفانه ما در این زمینه کوتاهی کردیم و کوتاهی می‌کنیم. کوتاهی در فهم درست دین، در بروزرسانی دین، در پاسخگو کردن دین به سوالات و شبهات و مسائل نوپدید کوتاهی کردیم، وقتی این کوتاهی صورت بگیرد، از آن طرف کسانی که با اساس دین مخالفند مطالب ناروای بسیاری را به ذهن مردم وارد می‌کنند، نتیجه این می‌شود که مردم کم کم از دین فاصله می‌گیرند که آن وقتی که امام عصر (عج) ظهور می‌کند به نظر می‌آید که «دعا الناس إلی امر جدید کما دعا إلیه رسول الله (صلی الله علیه وآله)»، همانطور که رسول خدا به امر جدید دعوت کرد مردم را. جدید بودن امر رسول خدا برای مردم به این دلیل بود که آنها در حوض انعطاف اخلاقی و رذائل اخلاقی بودند، از حقایق و معارف دور بودند، از انسانیت فاصله داشتند، آنچه که پیامبر (ص) مطرح کرد تمام مناسبات حاکم بر آن جامعه را تغییر داد، امر جدید بود. با این دو مقدمه‌ای که توضیح دادم معنای این روایت روشن است:

اولاً: امر جدید قطعاً نمی‌تواند چیزی بر خلاف کتاب و سنت و سیره معصومین (ع) باشد.

ثانیاً: تنظیری که در روایت می‌کند «کما دعا إلیه رسول الله (صلی الله علیه وآله) و إن الاسلام بدا غریباً»؛ اگر این دو را به هم ضمیمه کنیم نتیجه این می‌شود که آنقدر جامعه فاصله می‌گیرد از دین، اخلاق و احکام، لزوماً نه اینکه بی‌دین شود، حتی ممکن است بسیار دینی باشد به حسب ظاهر ولی حقایق وارونه شده باشد. یکی از وظایف روحانیت در عصر غیبت این است که باید مراقبت بر این داشته باشند که هم مردم دین دار باشند و هم درست دینداری کنند.

«والحمد لله رب العالمین»